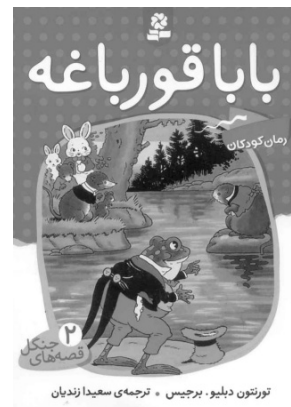


سوژه‌های جذاب، پرداخت‌های خام

نگاهی به رمان «بابا قورباغه»
از سری رمان‌های «قصه‌های جنگل»

مهدی ابراهیمی لامع

عنوان کتاب: بابا قورباغه
نویسنده: تورنتون دلبیو. برجیس
مترجم: سعیدا زندیان
ناشر: مؤسسه نشر قدیانی
نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۰
شمارگان: ۱۶۵۰
تعداد صفحات: ۱۲۰
بها: ۳۰۰۰ تومان
گروه سنی: ب، ج



نگاه ویژه‌ی نویسنده به جهان هستی و شیوه‌ی پروراندن سوژه‌ها، از مهم‌ترین ویژگی‌های خلق جهان داستان است. جهانی که نویسنده با کمک تخیل و پرداخت مناسب می‌تواند اثری داستانی- ادبی از آن بیافریند. این مقاله جستاری برای پرداختن بیشتر به این مقوله است که با نقد یکی از رمان‌های کودکان به نام «بابا قورباغه» از سری رمان‌های داستان‌های جنگل همراه شده است.

خلاصه‌ی داستان

«بابا قورباغه» در برکه‌ی خندان زندگی می‌کند. یک روز «بیلی سموره» و «جو سموره» بابا قورباغه را در حال خوابیدن روی یک برگ نیلوفر می‌بینند و برای سر به سر گذاشتن او دست به کار شده و پیش «مرغ ماهی‌خوار لنگ‌دراز» می‌روند تا او را از وضع خواب‌آلود بابا قورباغه باخبر کنند. لنگ‌دراز پس از شنیدن خبر، پرواز می‌کند و خودش را به برکه‌ی خندان می‌رساند. یکی از دوستان بابا قورباغه به نام «جری موش خرما» که از نقشه‌ی لنگ‌دراز و دوستانش باخبر شده، بدش نمی‌آید به تماشای شکار بابا قورباغه بنشیند و کمی تفریح کند. اما پیش از آن همه چیز را به بابا قورباغه لو می‌دهد. درست هنگامی که لنگ‌دراز خودش را برای شکار به بابا قورباغه نزدیک می‌کند، سر و کله‌ی شاهین دم‌سفید در آسمان پیدا می‌شود. هر دو از زمین و هوا برای حمله به بابا قورباغه کمین می‌گذارند و در لحظه‌ی آخر با هشدار جری موش خرما، بابا قورباغه به داخل برکه شیرجه می‌زند و جان سالم به در می‌برد... پس از این اتفاق بابا قورباغه با پسر عمویش «وزغ پیر» ملاقات می‌کند و درباره‌ی دنیای بزرگ بیرون از برکه چیزهایی از وی می‌شنود و سرانجام تصمیم می‌گیرد وارد دنیای بزرگ بیرون از برکه بشود. او در این راه با فراز و نشیب‌های بسیاری مواجه می‌شود که چندان خوشایندش نیستند...

«بابا قورباغه منتظر نماند تا بفهمد چه خطری نزدیکش می‌شد. چون دیگر دیر شده بود. وقتی جری موش خرما دُمش را با آن شدت روی آب می‌زد، یعنی خطر خیلی خیلی نزدیک بود. بابا قورباغه از ترس قوقوری کرد و سریع در برکه‌ی خندان شیرجه زد... دُم سفید از سر دلخوری و عصبانیت جیغی کشید و پرواز کشید.»



انتخاب سوژه و پرداخت داستانی

انتخاب سوژه گاه به روش اندیشیدن و گاه با شهود یا الهام همراه است. جدا از چگونگی شکل‌گیری سوژه در ذهن نویسنده، پرداختن مناسب به سوژه‌ی مورد نظر است که به شکل‌گیری متن ادبی می‌انجامد. نویسنده با در دست داشتن خطوط کلی داستان یا رابطه‌ای شهودی که با سوژه‌ی مورد نظر پیدا می‌کند، می‌تواند به اندازه‌ی نیاز به سوژه شاخ و برگ داده و آن را حول مضمون مورد نظر خود بسط و گسترش دهد. از این رو، به خودی خود سوژه‌های بسیاری ممکن است در ذهن نویسنده خطور کنند، اما چگونگی پرداخت و اینکه کدامیک از آن‌ها قابلیت پرداخت دارند و کدامیک نه، به تیزهوشی و پختگی نویسنده بستگی دارد. در این رمان، مکان رخدادها (جنگل)، گوناگونی حیوانات و خصوصیات منحصر به فردشان، فراهم بودن امکانات بالای داستان‌پردازی، همچنین باز بودن دست نویسنده برای ورود به جهان فانتزی که در آن حیوانات می‌توانند به راحتی صحبت کنند، همگی به اتفاق هم امکانات فراوانی را برای گسترش و پرداخت مناسب در اختیار نویسنده قرار داده است، اما با وجود همه‌ی این امکانات بالقوه، عدم پرداخت مناسب در این رمان به وضوح دیده می‌شود. پتانسیل بالای رمان‌هایی این چنین که در آن به وفور می‌توان از جنگل، حیوانات و خصوصیات آن‌ها برای خلق جهان داستانی استفاده کرد، دست نویسنده را برای هرگونه آفرینشی باز می‌گذارد، به شرطی که از این همه امکانات در جهت داستانی کردن و یکپارچگی معنا و ساختار استفاده کنیم. پرداخت مناسب داستانی وقتی اهمیتی ویژه پیدا می‌کند که بدانیم در صورت کم‌توجهی به این عنصر حیاتی، همه‌ی عناصر دیگر داستانی تحت تأثیر قرار گرفته و چه بسا ساختار یکپارچه‌ی رمان دچار تزلزل بشود. ملموس‌ترین چیزی که در این رمان به همه‌ی عناصر داستانی دیگر سرایت کرده و آن‌ها را تحت تأثیر قرار داده، عدم پرداخت مناسب است. اینک به تک تک موارد مهم به طور مختصر اشاره می‌کنم:

– ساختار رمان

از آنجا که مخاطبان این رمان گروه سنی ب و ج هستند و با پذیرفتن اینکه هر داستانی باید ساختاری منسجم و یکپارچه داشته باشد، توجه به المان‌های علت و معلولی و رابطه‌ی صحیح میان شخصیت‌ها و کنش‌های داستانی اولین گام برای انسجام و شکل‌گیری ساختارمند داستان خواهد بود. در رمان «بابا قورباغه» داستان از زمانی آغاز می‌شود که دو شخصیت داستانی برای اذیت کردن بابا قورباغه، سراغ مرغ ماهی‌خوار لنگ‌دراز می‌روند تا به برکه‌ی خندان بروند و او را شکار کنند. شش فصل این رمان که چیزی حدود ۳۰ صفحه را دربرمی‌گیرد، به روایت چنین رخدادی اختصاص یافته است. در انتهای فصل ششم بابا قورباغه با پریدن به موقع داخل برکه‌ی خندان جان سالم به در می‌برد، اما با یک ملاقات تصادفی با پسر عمویش وزغ پیر، تصمیم به ترک برکه‌ی خندان گرفته و خودش را برای رویارویی با دنیای بزرگ بیرون از برکه آماده می‌کند.

دو پارگی محور داستانی، اولین مورد از نقض یکپارچگی این رمان است. به طوری که می‌توان گفت شش فصل اول این رمان در جهتی متفاوت از محور اصلی داستان حرکت کرده و هیچ ربطی به فصل‌های دیگر ندارند. اسم مقدمه را نیز نمی‌توان بر آن‌ها گذاشت، چرا که مقدمه نیز بخشی از داستان بوده و باید رابطه‌ی علت و معلولی با بدنه یا متن اصلی و همچنین پایان‌بندی رمان داشته باشد که در اینجا ندارد.

از دیگر مواردی که باید به آن اشاره کرد، استفاده‌ی بیش از اندازه‌ی نویسنده از عنصر فرعی و ساختگی «تصادف» است. به نظر بسیاری از صاحب‌نظران «تصادف یا رویداد تصادفی» آن هم در مطلوب‌ترین حالت خود، تنها می‌تواند چاشنی داستان باشد و به همین دلیل هم می‌تواند به جذابیت و هیجان آن بیافزاید، نه اینکه ارتباط میان رخداد‌های اصلی و طرح داستان بر پایه‌ی تصادف بنا شوند. در بسیاری از موارد (از جمله ربط دادن ۶ فصل اول با بقیه‌ی فصل‌ها) از عنصر «تصادف» برای ایجاد رابطه و پیوند رخدادها استفاده شده است، اما از آنجا که رویدادهای تصادفی نمی‌توانند جای روابط علت و معلولی را بگیرند، در نهایت به بدریخت شدن طرح داستان و بیرون‌زدگی این‌گونه رخدادها انجامیده است. به چند مورد استفاده از عنصر تصادف در این رمان به طور تیتروار اشاره می‌کنم:

۱. ملاقات تصادفی بابا قورباغه با وزغ پیر که معلوم نیست از کجا پیدایش می‌شود.



۲. پیدا شدن سر و کله‌ی شاهین دُمسفید برای شکار بابا قورباغه که منجر به فرار او می‌شود.

۳. پیدا شدن تصادفی لاک‌پشت خال‌خالی برای نجات دادن بابا قورباغه از خفگی.

۴. پیدا شدن سر و کله‌ی دنی‌موشه برای محافظت از بابا قورباغه.

۵. پیدا شدن سر و کله‌ی نسیم خانم مهربان برای نجات بابا قورباغه.

۶. پیدا شدن سر و کله‌ی سنجاب راه‌راه برای پیدا کردن بابا قورباغه و موارد دیگر...

برای پیوند دادن این موارد با بدنه‌ی اصلی رمان، نویسنده تلاشی کمرنگ کرده تا به نوعی این ارتباطات را با آوردن دلایلی کم‌اهمیت طبیعی جلوه دهد، اما تعدادشان آن اندازه زیاد و توجیه این رخدادها آن اندازه کمرنگ است که از متن بیرون زده‌اند. (می‌توانید فصل ۶ و نوع پیوند خوردن آن را با فصل ۷ بخوانید)

نکته‌ی دیگر اینکه نویسنده به دلخواه خود هر جا که به بُن‌بست اطلاعاتی یا سکون داستانی می‌رسد، از همین رخدادها و کنش‌های تصادفی برای پیش بردن داستان استفاده می‌کند. به دیگر گفتار هر جا که لازم باشد فصل‌ها یا پاراگراف‌ها را با رخدادی ساده و نه خیلی موجه به هم ربط می‌دهد و از این راه داستان را پیش می‌برد. این رخدادهای تصادفی از یک‌سو داستان را تکه‌تکه می‌کنند و از دیگر سو، نظم و یکپارچگی طرح را خدشه‌دار... شخصیت‌ها هم کمابیش از تصادف‌ها در امان نیستند. نویسنده شخصیت‌ها را یکی پس از دیگری وارد داستان می‌کند و پس از برآورده کردن خواسته‌های مقطعی، آن‌ها را از گردونه‌ی جهان داستان خارج می‌کند، بی‌آنکه درباره‌ی شخصیت و کنش‌های آن‌ها پرداخت مناسبی

انجام بگیرد. حدود ده شخصیت در این رمان حضور دارند. برای نمونه لاک‌پشت خال‌خالی پس از نجات دادن بابا قورباغه از خفه شدن، دیگر در داستان کارکردی ندارد، یا شخصیت شاهین دُمسفید، یا مرغ ماهی‌خوار لنگ‌دراز یا... که هر کدام تنها در بخش کوچکی از داستان وارد و پس از انجام مأموریت دلخواه نویسنده، دیگر اثری از آن‌ها به چشم نمی‌خورد. این ورود و خروج سریع شخصیت‌ها امکان شناخت و ایجاد ارتباط را از خواننده گرفته و تصویری گنگ از شخصیت آن‌ها بر جای می‌گذارد.

«آن‌ها آن‌قدر بلند خندیدند که صدای‌شان به گوش لاک‌پشت خال‌خالی که روی تنها درختی حمام آفتاب گرفته بود هم رسید. او از خواب پرید و داخل آب رفت تا ببیند ماجرا از چه قرار است... او که ابتدا متوجه بابا قورباغه نشده بود، پرسید: «به چی می‌خندید؟»... روی برگ نیلوفر رفت و دُم ماهی را با دهان منقار مانندش محکم گرفت و کشید...
(بابا قورباغه گفت): «منونم که به دادم رسیدی! اگر یک دقیقه دیرتر دست به کار می‌شدی، نفسم بند می‌آمد و می‌مُردم.»

– شخصیت‌پردازی، رابطه‌ی شخصیت‌ها با یکدیگر و رخدادهای داستانی

یکی دیگر از مواردی که توجه کم نویسنده را در پرداخت کلی داستان نشان می‌دهد، توجه به رابطه‌های میان شخصیتی و رخدادهای داستانی است. همان‌طور که می‌دانیم در داستان‌های کودکان شخصیت‌پردازی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، چرا که یکی از مؤلفه‌های ایجاد همذات‌پنداری کودک با جهان داستان، شخصیت‌پردازی است. اگر شخصیت‌ها و کنش‌ها برای خواننده باورپذیر و جذاب باشند، آن‌گاه است که همذات‌پنداری شکل خواهد گرفت. در این رمان با اینکه بابا قورباغه تنها شخصیت اصلی و برجسته‌ترین آن‌هاست، نویسنده به جای استفاده از کنش‌های باورپذیر و نشان دادن رخدادها، گاهی رو به توصیف بیش از اندازه و تفسیر آورده است. در بسیاری از جمله‌های این رمان می‌توانیم نقش پُررنگ توضیح و توصیف را که آهنگ روایی داستان را کند کرده و دخالت مستقیم نویسنده را نشان می‌دهد، مشاهده کنیم. منظور از این گفتار، اشاره به مواردی است که نویسنده می‌توانسته با به تصویر کشیدن رخدادها از توضیحات اضافی پرهیز کند و به جای خواننده درباره‌ی کنش شخصیت‌ها و رخدادهای داستانی قضاوت نکند.

از دیگر سو، روشن نیست ارتباط بین شخصیت‌ها بر پایه‌ی کدامین اصول بنا شده است؟ در این رمان تعدد شخصیت‌ها می‌توانست بار داستانی را میان‌شان تقسیم کرده و بر جذابیت داستان بیفزاید، چرا که شناختن و قرار گرفتن در دنیای حیوانات – به ویژه برای کودکان – از جذابیت خاصی برخوردار است، اما با خواندن فصل به فصل این رمان، درک روشنی از نوع ارتباط شخصیت‌ها به چشم نمی‌خورد. برای نمونه، همان ابتدای رمان وقتی دو شخصیت «بیلی سموره» و «جو سموره» برای اذیت کردن بابا قورباغه پیش مرغ ماهی‌خوار لنگ‌دراز می‌روند، قصدشان این است که با به خطر انداختن جان او کمی



تفریح کنند!... یا هنگامی که بابا قورباغه در حال خفه شدن است، هیچ کدام از دوستانش برای کمک به او هیچ اقدامی نمی کنند و تنها می خندند و خفه شدن بابا قورباغه را تماشا می کنند! حتی «جری موش خرما» که دوست صمیمی اوست، کاری نمی کند و با ورود تصادفی لاک پشت خال خالی این مشکل نیز حل می شود.

نمونه‌ی دیگر، شخصیت «دنی موشه» است که یک‌هو از راه می‌رسد و چنان برای او دل سوزانده و احساس مسئولیت می‌کند که انگار مادرش است! به دیگر سخن، روشن نیست ارتباط میان حیوانات آیا ارتباطی مبتنی بر منطق است یا احساس؟ مبتنی بر شرایط ویژه‌ی جنگل است یا روابط شبه‌انسانی؟ مبتنی بر دوستی است یا دشمنی؟ شوخی است یا جدی؟... به دیگر سخن، ارتباط میان شخصیت‌ها اگرچه جالب و گاهی حس برانگیزند، اما داستانی نشده‌اند.

«همان موقع سر و کله‌ی بیلی سموره و جری موش خرما پیدا شد. آن‌ها با دیدن بابا قورباغه زدند زیر خنده. حالا نخند کی بخند. آن قدر خندیدند و خندیدند که اشکشان سرازیر شد... آن‌ها از خنده روی زمین غلت می‌زدند و پاهای‌شان را به زمین می‌کوبیدند... ماهی بیشتر لیز می‌خورد و همین باعث خنده‌ی بیشتر جو سموره کوچولو، بیلی سموره و جری موش خرما می‌شد.» (ص ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳)

شوخی‌ها و کنش‌های شخصیت‌ها برای خنداندن خواننده، از تعادل خارج شده‌اند و نتوانسته‌اند رابطه‌ای معقول یا موقعیتی طنزآلود یا حتی سرگرم‌کننده را برای خواننده فراهم کنند. چگونه ممکن

است کسی در حال مُردن باشد (بابا قورباغه) و دوستانش تنها کاری که می‌کنند تماشا کردن و خندیدن به او باشد؟! از دیگر موارد قابل تأمل، عدم توجه به انسجام روایت و نقض گفته‌های خودِ راوی در داستان است. راوی در جایی از بابا قورباغه به عنوان یکی از عاقل‌ترین حیوانات برکه‌ی خندان یاد می‌کند که حیوانات دیگر او را به همین صفت می‌شناسند و در پاراگراف یا فصل‌های بعدی به تکرار از صفت‌هایی مانند: احمق بودن، کله‌شق بودن و کم‌تجربه بودن او سخن به میان می‌آورد! جالب اینکه گاه با خواندن توصیفات راوی درباره‌ی بابا قورباغه، انگار با کودکی بی‌دست و پا روبه‌رو هستیم که با آن سن و سال زیاد، از کمترین تجربه‌ی زندگی بهره‌ای نبرده! قورباغه‌ی پیری که بنا بر طبیعت زندگی باید باتجربه و پخته‌ی روزگار باشد، دست به کنش‌هایی می‌زند که از کودکان هم انجام آن‌ها بعید است...

مورد دیگر، جهان‌بینی یا سؤال اصلی مطرح شده در داستان است. راوی مدام سؤالی را در دیالوگ شخصیت‌ها تکرار می‌کند: «آیا ماندن در برکه‌ی خندان و دور بودن از دنیای بزرگ بهتر است، یا بیرون رفتن از برکه‌ی خندان و رسیدن به دنیای بزرگ با آن همه خطرها و تجربه‌اندوزی‌ها؟

بابا قورباغه با برگشتن به برکه‌ی خندان در آخر رمان، به سؤال مطرح شده در درون داستان این‌گونه پاسخ می‌دهد: «برگشتن به برکه‌ی خندان و داشتن زندگی آرام بهتر از آن است که وارد دنیای بزرگ و پُرخطر بشویم.» این نتیجه‌گیری به نوعی پیامی است برای خطر نکردن کورکورانه‌ی کودک برای جدا شدن یکباره‌ی او از محیط، اجتماع و دانستن قدر و ارزش امنیت. اما نویسنده در متن داستان به وضوح نخواستگی یا نتوانسته از این پیام دفاع کند و این مضمون را به درستی در داستان پیروارند. از طرفی پرسش ایجاد شده در داستان نیز جای تأمل دارد. اگرچه ماندن و زندگی کردن در برکه‌ای آرام می‌تواند خوب باشد، اما شناختن دنیای بزرگ نیز لازمی دیگری از زندگی کردن است که در این رمان به آن پاسخی داده نمی‌شود.

بابا قورباغه جواب داد: «می‌خواهم از اینجا بروم و دنیای بزرگ را ببینم، همان دنیایی که پسر عمویم آقا وزغ پیر با آب و تاب درباره‌اش حرف می‌زد.»

جری موش خرما با نصیحت و دلسوزی گفت: «نه، این کار را نکن. این کار دور از عقل است. تو سن و سالی داری، خیلی پیر و سالخورده‌ای. بابا قورباغه! فکر رفتن به دنیای بزرگ را از سرت بیرون کن.» (ص ۵۵)

– توصیف و توضیح به جای نشان دادن

این رمان قابلیت آن را دارد تا خواننده با کمی دقت، خطوط کلی و تأثیرگذار طرح رمان را از دلش بیرون بکشد. به دیگر گفتار، بعد از خواندن رمان می‌توانیم به نیت یا مضمون داستان پی ببریم. بابا قورباغه از کنش‌های متفاوت و گوناگونی برخوردار است که تا حدی توانسته در شخصیت‌پردازی، برجسته‌تر از دیگر حیوانات باشد، اما نویسنده گاه به جای نشان دادن و به تصویر کشیدن رویدادها، به توصیف و تفسیر و قضاوت مستقیم روی آورده که امروزه دیگر در داستان کودکان جایگاهی ندارند. به چند مورد توجه کنید:



۱. همان طور که می‌دانید خیلی سخت است که کسی در عین گرسنگی خوشحال و سرحال باشد. (ص ۱۳)

۲. دُم سفید از سر دلخوری و عصبانیت جیغی کشید و پرواز کرد. (ص ۲۹)

۳. البته همیشه دهان بزرگ باعث زحمت می‌شود. (ص ۳۵)

۴. بنابراین بابا قورباغه با آن دهان بزرگ و پُر خیلی خنده‌دار و مضحک به نظر می‌رسید. (ص ۳۶)

۵. همان طور که می‌دانید بابا قورباغه دندان نداشت تا ماهی را قورت بدهد. (ص ۳۸)

مثال‌هایی از این دست در صفحه‌های دیگر رمان نیز قابل مشاهده هستند. تأکید بر عنصر نشان دادن به جای گفتن و توصیف کردن به خاطر این است که خواننده با داشتن المان‌های تصویری و کنش‌مند می‌تواند چهره‌ی شخصیت‌ها، نوع کنش و عکس‌العمل آن‌ها را در ذهن خود بازسازی و مجسم کند و این‌گونه است که می‌تواند خود را درون داستان ببیند، نه بیرون از آن. دلیل اینکه در موارد بسیاری از این رمان به «نشان دادن» توجه کمی شده، استفاده از راوی دانای کل است که بی‌حد و اندازه در ذهن شخصیت‌ها رخنه می‌کند و فکر و کنش‌های آن‌ها را تحلیل می‌نماید، اما نویسنده‌ی چیره‌دست چنان کنش‌ها و دیالوگ‌ها را کنار هم می‌چیند که بی‌آنکه خواننده نیازی به تحلیل و توضیح اضافی داشته باشد، بتواند همه‌ی آنچه را باید، از متن برداشت کند. توجه کردن به تعادل میان توصیف و روایت از نکات مهمی است که در هر داستانی باید به آن توجه شود که در این رمان گاه با توصیف بیش از حد راوی دانای کل مواجه هستیم.

– پیام داستان، تصویرها و نام فصل‌ها

لذت‌بخش بودن خوانش هر داستانی در مرحله‌ی اول، به تعلیق ایجاد شده در داستان و همذات‌پنداری خواننده بازمی‌گردد. نویسنده‌ی تیزهوش قدرت آن را دارد تا با چینش مناسب کلمات و رویدادها کنار هم، تعلیقی طبیعی در داستان ایجاد کند و خواننده را تا انتها با خود بکشانند. جالب اینکه در این رمان نویسنده حتی به پیام مستتر در داستان نیز دست برده و هر جا دلش خواسته آن را برای خواننده آشکار کرده و به آن تأکید می‌کند...

همچنین بیشتر نام‌هایی که برای فصل‌ها انتخاب شده‌اند، پیشاپیش فرجام و سرانجام آن ایزود را لو می‌دهند و خواننده می‌داند که در این فصل شخصیت بابا قورباغه به دست چه کسی نجات پیدا می‌کند. این‌گونه عمل کردن با نام فصل‌ها، طرح و مضمون مستتر در داستان و لو دادن پیشاپیش آن، تنها نتیجه‌اش کم کردن یا از بین بردن حس تعلیق و هیجان ناشی از خوانش خواهد بود، چرا که خواننده با خواندن است که جهان درون داستان را کشف می‌کند تا هیجان و حس کنجکاوی خود را ارضا کند. به چند نمونه از نام فصل‌ها و موارد آشکارسازی پیام اشاره می‌کنم:

نام فصل‌ها:

۱. بابا قورباغه درست به موقع می‌پرد. (فصل ۵)

۲. لاک‌پشت خال‌خال دکتري می‌کند. (فصل ۸)

۳. بابا قورباغه به راهش ادامه می‌دهد. (فصل ۱۲)

۴. بابا قورباغه از زندگی ناامید می‌شود. (فصل ۱۵)

۵. سنجاب راه‌راه مهربان نخ را می‌برد. (فصل ۱۷)

از این همه، تنها نام یکی از فصل‌ها به نسبت دارای تعلیقی مناسب و جذاب است:

– بابا قورباغه سواری عجیب و غریبی می‌گیرد. (فصل ۱۴)

مواردی که به پیام داستان اشاره‌ی مستقیم می‌شود:

۱. اما در اعماق وجودش باور داشت که در آن دنیای بزرگ چیزهای باارزشی برای آموختن وجود داشت که شاید در برکه‌ی خندان نمی‌شد آن‌ها را یاد گرفت. (ص ۵۴)

۲. این او بود که نادان به حساب می‌آمد نه دنی موشه، چون دنی موشه از همه‌ی خطرهای علفزار سبز آگاه بود... او یاد

گرفته بود که تنها راه در امان ماندن از خطر این بود که احساس ترس را از خود دور نکند. (ص ۷۲ و ۷۳)

نکته‌ی مهمی که باید به آن توجه کرد این است که این‌گونه آشکارسازی پیام تنها در مواردی خاص و برای کودکان خردسال (گروه سنی الف) به کار گرفته می‌شود، نه در گروه‌های سنی بالاتر. چرا که خردسالان هنوز به رشد فکری کافی برای تشخیص و معناسازی نرسیده‌اند و نیاز به کمک و دستگیری هدفمند دارند، اما گروه‌های سنی بالاتر نیازی به توضیح و تفسیر و آشکارسازی پیام ندارند.

نکته‌ی مهم دیگر، کم بودن تعداد تصویرهای این رمان است. یکی از بخش‌های به یاد ماندنی این رمان، همان تصویر بابا قورباغه با لباس مخصوص و جلیقه‌ی بامزه‌اش است. حجم ۱۲۰ صفحه‌ای این کتاب با تعداد بسیار اندک تصویرها همخوانی نداشته و می‌توانست بیش از این باشد. به خصوص که مخاطب این رمان گروه‌های سنی «ب» نیز هستند.



جمع‌بندی

نویسنده همیشه یک گام از مخاطب خود جلوتر است. این گام از راه اندیشیدن، جست‌وجو و کنکاش، مطالعه و زندگی کردن با سوژه‌ی مورد نظر به دست می‌آید. برای همین است که نویسنده فکر می‌کند می‌تواند چیزی بنویسد که خواندش برای دیگران جذاب است. پیشرو بودن نویسنده در درک جهان داستان، ابتدایی‌ترین امر ضروری در نوشتن داستانی است، چرا که اگر نویسنده خودش نتواند با متن و داستان خودش ارتباطی مؤثر و تنگاتنگ برقرار کند، به یقین خواننده نیز نخواهد توانست. یادآوری این نکته از آن جهت بود که نوشتن برای کودکان (بر خلاف تصور عموم مردم) بسیار حساس‌تر از نوشتن برای بزرگسالان است. انسان بزرگسال می‌تواند با تکیه بر نیروی تعقل، تجربه‌های اندوخته در طول زندگی و گستردگی ارتباطات خود، کم و بیش درباره‌ی مفید بودن یا نبودن متن قضاوت کند و آن را خوانده یا کنار بگذارد، اما درباره‌ی نوشتن برای کودکان از آنجا که مخاطبان، کودکانی بین ۷ تا ۱۲ سال هستند، هنوز به آن رشد فکری که باید نرسیده‌اند و چه بسا نتوانند در مفید بودن یا نبودن کتاب نظری عمیق بدهند. مهم‌تر اینکه بیشتر کتاب‌هایی را که بزرگ‌ترها برای‌شان تهیه می‌کنند، به عنوان اطلاعات و تجربه‌های زندگی تلقی می‌کنند... مطالب و داستان‌هایی که در دوران کودکی به ذهن کودک وارد می‌شوند، چه بسا پایه‌گذار نوع نگرش آن‌ها به جهان و زندگی آینده‌شان باشد و هر چه نویسنده در پروراندن سوژه بهتر عمل کند، تأثیر آن در ناخودآگاه و خودآگاه کودک بیشتر خواهد بود. از این رو اگر نویسندگانی آن‌گونه که باید در پروراندن سوژه تلاش نکنند، چه بسا اطلاعات و تجربه‌های مرتبط با زندگی که در داستان آورده شده آن‌چنان که باید و شاید نتوانند ذهن کودک را جذب و درگیر مسایل زندگی و حتی مضامین مستتر در همان داستان بکنند.

خواندن این رمان کمابیش بدون جذابیت نیست. از جمله مضمون‌های اساسی در داستان‌های کودک، توجه به رشد عقلی و عاطفی، آگاه شدن از محیط و دنیای پیرامون و جست‌وجو برای رسیدن به جذابیت‌های زندگی است. در این رمان نویسنده با وارد کردن شخصیت بابا قورباغه به دنیایی تازه، خواننده را با حوادث تلخ و شگفت‌انگیز و گاه پُرخطر زندگی رودررو می‌کند و از این راه به قصه‌پردازی می‌پردازد، اما این رمان با داشتن پتانسیلی بسیار بالا برای پرداخت و به کارگیری عناصر مکانی و شخصیتی، می‌توانست بسیار فنی‌تر و جذاب‌تر از این که هست، نوشته شود. برخی کاستی‌ها مربوط به تکنیک‌ها و فن نوشتار می‌شوند که به خوش‌ترکیب شدن ساختار و جذابیت خوانش و مسایل زیبایی‌شناسی بازمی‌گردند، اما اندکی از موارد به چگونگی معناسازی و نوع پروراندن معنا بازمی‌گردند که ممکن است چندان خوشایند نباشد. بیشترین غافلگیری نویسنده‌ی این نوشتار از خوانش این رمان، جمله‌های متضاد راوی درباره‌ی شخصیت بابا قورباغه با آن سن و سال و کنش‌های نامربوط اوست که به آسانی قابل هضم نیستند.

چند تکه بودن رمان، کمرنگ بودن روابط علت و معلولی و پرش‌های فصلی ناهماهنگ و دخل و تصرف نویسنده در متن با راوی دانای کل! از موارد پرداخت نامناسب این رمان است. چاپ این‌گونه کتاب‌ها شاید خالی از فایده نباشند، اما نه برای ناشران حرفه‌ای که سال‌هاست کتاب‌های خوب و مفیدی را به جامعه‌ی کودکان ارایه داده‌اند و سطح انتظار مردم و خوانندگان را از خودشان و جامعه‌ی ادبی بالا برده‌اند. شاید اگر این متن ویراستاری محتوایی می‌شد بسیار جذاب‌تر از این بود که حالا هست. چیزی که مهم است، جو ایجاد شده برای چاپ رمان‌های چند جلدی خارجی بدون در نظر گرفتن استانداردهای لازم برای کودکان است. این نکته از چند جهت قابل تأمل است: اول اینکه با چاپ و اعتماد بیش از اندازه به کتاب‌های خارجی، راه برای عرض اندام و شکوفایی نسل جدید نویسندگان کودک تنگ‌تر می‌شود. دوم اینکه جایگاه متن‌های ارزشمند ادبی با ورود بیش از اندازه‌ی چنین کتاب‌هایی کمرنگ شده و فراموش می‌شوند. سوم و مهم‌تر از همه، کم‌اثر بودن این‌گونه متن‌ها در زندگی کودکان و تجربه‌اندوزی آن‌هاست که گمان نمی‌کنم ربطی به نوع ترجمه یا مترجم آن داشته باشد، چرا که بهترین کتاب‌ها با بدترین ترجمه‌ها باز هم خواندنی هستند، اما بر عکس آن همیشه صادق نیست.

پی‌نوشت:

* این نقد صرفاً برای جلد «بابا قورباغه» از سری کتاب‌های داستان‌های جنگل نوشته شده است و ممکن است برای سایر جلد‌ها صادق نباشد.